

جمهوری اسلامی بر سر دو راهی کودتای فاشیستی و یا آشتی ملی

یکی خوانندگان راه توده، با اشاره به مطالبی که در سایت "سلام دمکرات" منتشر می شود از ما خواسته است نشانه های تضاد و شکاف در درون حاکمیت راست را توضیح دهیم. آنچه را می خوانید پاسخی است به این سؤال.

تضاد و شکافی که درون راست حاکم در نتیجه برهم خوردن توازن قوا میان جناح های مختلف آن ایجاد شده از یکسو و بالا گرفتن مقاومت قشرهای مختلف مردم در برابر مجموعه حاکمیت از سوی دیگر تشنت سیاسی را در راست دامن زده است. انواع و اقسام گروه بندی ها از نوع ایثارگران، آبادگران، آبادگران جوان، اصولگرایان، اصولگرایان جدید، اصولگرایان منتقد، مؤتلفه، انجمن اسلامی مهندسين، بسیجیان و غیره نه فقط میان خود بلکه در درون خود نیز با تشنت مواجه هستند. در کنار اینان مدعیانی از نوع لاریجانی، قالیباف، توکلی، محسن رضایی، ولایتی، ناطق نوری، و حتی سردار ذوالقدر و رحیم صفوی و بالاخره احمدی نژاد وجود دارند که خود را ورای احزاب و گروه ها می دانند و با همدیگر در رقابت و نزاع آشکار و پنهان هستند. شدت تضادها، عمق نارضایتی ها، ناتوانی حکومت در خفه کردن جنبش های زنان و جوانان و دانشجویان و کارگران و شتاب حوادث داخلی و جهانی نشان می دهد که ما بسرعت به پایان یک مرحله تاریخی نزدیک می شویم. مرحله ای که با انتخابات آینده ریاست جمهوری و نحوه برگزاری آن، به این یا به آن شکل، گره خورده است. تمام مسئله در اینجا است: حفظ ائتلاف طبقه حاکم و حفظ توده های مردم در زیر سلطه این ائتلاف، در چارچوب جمهوری اسلامی و در شکلی که تاکنون داشته است، ناممکن شده است.

جمهوری اسلامی در مرحله ای قرار گرفته که یا باید خود را از شر دموکراسی نیم بند و دست و پاگیر، انتخابات، مجلس، رئیس جمهور و غیره خلاص کند یا باید خود را با محتوای واقعی نسبی این اشکال دمساز کند. از درون این وضع دو احتمال بیرون می آید که هر دو به شکلی عبور از جمهوری اسلامی در شکل کنونی آن است: "کودتای فاشیستی" یا "آشتی ملی". بیان این دو چشم انداز و دو گزینه هستند که دیگر به آینده های نامعلوم مربوط نمی شوند، بلکه گزینه هایی هستند که بتدریج خود را تحمیل می کنند و جنبش مردم یا انفعال آنان در اینکه آینده به کدام سو گردش کند نقش تعیین کننده دارد. کارزاری که طرفداران دولت احمدی نژاد، چپ نماها و تلویزیون های ماهواره ای برای خانه نشین کردن مردم در پیش گرفته اند با سرانجام این دو راه حل در ارتباط است. راه حل نخست را بخشی از نیروهای نظامی پشتیبانی می کند که در یک "سیاست جنگی" متبلور شده و در نهایت باید به آن ختم شود. سیاست "آشتی ملی" نیز سرانجام روندی است که اصلاح طلبان رادیکال و پیگیر دنبال می کنند. در این میانه طیفی از سیاست ها وجود دارد که در نهایت راه را برای یکی از این دو باز خواهد کرد. بدیهی است دو چشم انداز دیگر، یعنی قیام ملی و حمله نظامی خارجی با هدف فروپاشی نیز وجود دارد. اما بنظر می رسد که این دو احتمال اخیر از درون دو راه حل فوق می تواند بیرون زند و نه در خارج از آن.

در شرایطی که سرنوشت کشور به دو سیاست متضاد در دو سمتگیری متضاد گره خورده است، بحث در مورد دولت، نقش آن، بخش دولتی اقتصاد روزبروز بیشتر به مسئله ای مورد

اختلاف تبدیل می شود و با گزینش های آینده در انتخابات ریاست جمهوری در می آمیزد. در این زمینه دو گرایش نادرست به چشم می خورد:

گرایش نخست با مخلوط کردن دولت با بخش دولتی اقتصاد زیر پوشش دفاع از دومی از اولی دفاع می کند. در حالی که گرایش دوم برعکس زیر پوشش مبارزه با اولی با دومی مبارزه می کند. گرایش اول دفاع از بخش دولتی اقتصاد را با دفاع از دولت احمدی نژاد در می آمیزد. گرایش دوم مبارزه با دولت احمدی نژاد را در مبارزه با بخش دولتی اقتصاد معنا می کند. این هر دو گرایش مرز های سیاسی را به هم می ریزد، به ایدئولوژی لیبرالیسم و نئو لیبرالیسم حقانیت می دهد و آن را تقویت می کند. بنظر ما دولت یک نهاد سیاسی و در نهایت یک دستگاه محتوم به فروپاشی است و در نهایت تاریخی باید به چشم انداز مهار و زوال آن فکر کرد، در حالیکه برعکس بخش دولتی اقتصاد عرصه حضور و اثرگذاری مستقل توده های میلیونی در روابط تولیدی و عاملی در سمت دمکراتیک کردن اقتصاد و سیاست است.

حزب توده ایران با اینحال از دیرباز به این نکته توجه داشته است که اولاً دولت در ایران یک بنیاد غول آسا برای بازتولید سرمایه داری است و ثانیاً ضعف قشرهای سرمایه داری در ایران به دولت استبدادی دست باز داده است. در این شرایط باید کوشید با دو گروه بالا تا آنجا که خود را در زمره نیروهای چپ و اصلاح طلب تعریف می کنند زبانی مشترک پیدا کرد و مبارزه با دولت احمدی نژاد را با خواست توده های مردم در دفاع از بخش دولتی اقتصاد پیوند زد.

جامعه ایران از فردای انقلاب ۵۷ درگیر نبردی طولانی شده است که همچنان ادامه دارد. این نبرد اما در همه مراحل خود ریشه های یکسان، چشم انداز واحد یا محتوایی مشابه نداشته است. زمینه ها و علل این نبرد در مرحله های مختلف انقلاب، در پیشروی ها و عقب نشینی های آن متفاوت بوده است. از سال ۱۳۶۸ یعنی از زمان انتصاب علی خامنه ای به رهبری جمهوری اسلامی، نیروهای طرفدار سرمایه داری در رهبری جمهوری اسلامی دست بالا را یافتند و تمام موانعی را که تا پیش از آن بر سر راه رشد لجام گسیخته و کنترل نشده سرمایه داری قرار داده شده بود از میان برداشتند. همراه با فرو رفتن بیشتر در مسیر رشد سرمایه داری، مرکز ثقل نبردها که تا پیش از آن، یعنی در دوران حیات آیت الله خمینی، میان چپ و راست قرار داشت به درون راست منتقل شد. ورود گسترده سپاه و نیروهای نظامی به عرصه فعالیت های اقتصادی از یکسو و از دست رفتن پایگاه روحانیت و وزنه سنگین رهبر جمهوری اسلامی از سوی دیگر در طول دهه هفتاد به برهم خوردن توازن قوا میان جناح های مختلف سرمایه داری حکومتی منجر شد. بورژوازی دولتی نظامی که توازن بسود او در حال تغییر بود خواهان سهم بیشتری از حاکمیت شد. در این مرحله، جنبه طبقاتی مبارزه، عمدتاً در همینجا یعنی در اختلاف های میان خود جناح بندی های حاکم قرار داشت. این روند ادامه داشت تا دوم خرداد. دوم خرداد یک نیروی جدیدی را که از محاسبات خارج شده بود مجدداً وارد صحنه کرد یعنی توده مردم و ضمناً عمق نارضایتی آنان را نشان داد. از دوم خرداد بدینسو، بتدریج مضمون طبقاتی عمده نبرد سیاسی در رهبری جمهوری اسلامی تغییر کرد. یعنی روز بروز بیشتر این مقاومت توده مردم، مقاومت همه اقشار ملی و دمکراتیک اعم از کارگران و زحمتکشان و دهقانان و پیشه وران و کارمندان و آموزگاران و بورژوازی کوچک و متوسط در برابر کل طبقه حاکمه است که از یکسو بصورت بحران در بالا، بصورت شکاف در میان راست حاکم خود را نشان می دهد و از سوی دیگر بصورت باز شدن منفذی برای طرفداران اصلاحات به نمایش در می آید. بنابراین در مرحله کنونی جنبه طبقاتی نبرد سیاسی در جناح های حکومتی را نباید عمدتاً در این دید که کدام جناح از طبقه حاکم وابسته به کدام بخش سرمایه داری و کدام یک وابسته به بخش دیگر آن است، بلکه باید در

مقاومت مجموعه افتشار دمکراتیک در برابر کل حاکمیت راست دید که بصورت تشدید و آشتی ناپذیر شدن شکاف های درونی آن خود را نشان می دهد.

راه توده ۲۰۸ - ۱۲,۰۱,۲۰۰۹